



مقایسه فهرست شاهان اشکانی در متن‌های تاریخی سده سوم تا پنجم ه.ق با تمرکز بر تفاوت روایت فردوسی، بیرونی و ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری

سیدعلی محمودی لاهیجانی^۱

چکیده

در بیشتر متن‌های تاریخی سده‌های نخستین اسلامی که بر اساس روایت‌های پیش از اسلام و ترجمه آن‌ها نوشته شده است، فهرست‌هایی از نام و سال‌شمار شاهان اشکانی دیده می‌شود که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد. با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها می‌توان فهرست پادشاهان اشکانی را به پنج گروه تقسیم و ریشه روایت‌های آن‌ها را بررسی کرد. در این میان تفاوت فهرست پادشاهان اشکانی در شاهنامه فردوسی و روایت بیرونی از شاهنامه ابومنصوری و همچنین سخن ثعالبی از کتابی به نام شاهنامه، این پرسش را پیش می‌کشد که اگر فردوسی شاهنامه ابومنصوری را منظوم کرده است، چرا روایت منظوم او با سخن بیرونی از همین کتاب تفاوت دارد؟ در این مقاله کوشش شده تا با روش تحلیل اسناد نشان داده شود که فهرست فردوسی و بیرونی در کدامیک از پنج گروه مورد نظر قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن این نکته می‌توان احتمال داد که دو روایت متفاوت در شاهنامه ابومنصوری بوده است؛ نخست روایتی نه چندان دقیق، اما متداول در میان تاریخ‌نویسان که فردوسی آن را به نظم درآورده است و ثعالبی به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کند و دیگری جدولی که در متن‌های تاریخی به آن اشاره‌ای نشده و بیرونی آن را به کتاب خود برده است.

کلیدواژه‌ها: فهرست اشکانیان، شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه فردوسی، آثار الباقیه بیرونی، غرر السیر ثعالبی.

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تاریخ‌های مجله مشاهده نمایید.

۱. مقدمه

تفاوت فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی آنچنان است که پژوهشگری چون تقی‌زاده درباره آن می‌نویسد: «نگارنده این سطور از کتب متقدمین و مأخذ مختلفه ۱۷ روایت و جدول جداگانه و مستقل در فهرست سلاطین اشکانی جمع کرده‌ام و در مقام مقابله آن‌ها با همدیگر دو جدول را عین همدیگر نیافتم» (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۷۱). در نگاه نخست این سخن اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما با گردآوری فهرست پادشاهان اشکانی و مقایسه آن‌ها با یکدیگر می‌توان تفاوت‌های بیشماری را دید که در ظاهر پژوهش درباره این فهرست‌ها را بی‌فایده نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل اختلاف فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی، وجود روایت‌های مبهمی از این شاهان در خداینامه بوده که در دوره اسلامی به کتاب‌های سیرالملوک راه یافته است و البته برخی از نویسندگان دوره اسلامی نیز تغییراتی در این فهرست‌ها داده‌اند. برخی از تاریخ‌نویسان با توجه به سخن ایرانیان، دلیل این نابسامانی را به قدرت رسیدن اردشیر بابکان و پایان هزاره زرتشت می‌دانند. به گفته مسعودی مطابق اشاره زرتشت در اوستا، پس از پایان هزاره، دین مزدیسنا و پادشاهی ایرانیان از میان می‌رود و چون میان زرتشت تا اسکندر سیصد سال و میان اسکندر تا اردشیر بابکان پانصد و ده سال فاصله بود، اردشیر متوجه شد که تا پایان هزاره زرتشت دوست سالی بیشتر نمانده است، از این رو کوشش کرد تا دوست سال دیگر به این مدت بیفزاید و اینگونه پشتیبانی ایرانیان از پادشاهی ساسانی دوام بیشتری بیابد. برای این کار از پانصد و ده سال فاصله میان خود و اسکندر، نیمی از آن را کم کرد و برخی پادشاهان اشکانی را نام برد و از ذکر برخی دیگر خودداری کرد و چنان نشان داد که کشتن اردوان و به پادشاهی رسیدن او دوست و شصت سال پس از پادشاهی اشکانیان بوده است و همین موضوع سبب اختلاف میان ایرانیان و اقوام دیگر در ذکر تاریخ اشکانیان شد (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۵-۸۶). به خوبی پیداست که اختلاف و پریشانی تاریخ اشکانیان از همان سده‌های نخستین اسلامی میان تاریخ‌نویسان مشهود بوده است. اما دلیل این آشفتگی هر چه بوده امروز در متن‌های تاریخی، روایت‌های گوناگونی دیده می‌شود که به ظاهر نتیجه‌ای از خواندن و مقایسه آن‌ها به دست نمی‌آید، به‌ویژه اینکه هیچ‌کدام از روایت‌ها به‌طور کامل با واقعیت تاریخی هم‌خوانی ندارد.

در این میان سه روایت متفاوت از شاهنامه ابومنصوری درباره پادشاهان اشکانی در شاهنامه فردوسی، غررالسیر ثعالبی و آثار الباقیه بیرونی به چشم می‌خورد. فردوسی به نام نه تن از شاهان اشکانی که دوست سالی پادشاهی کرده‌اند اشاره می‌کند (فردوسی، ۱۳۹۳: ج ۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۸۳). ثعالبی مطابق کتابی به نام «شاهنامه»، نخستین پادشاه را «اشک پسر اشکان» با ده سال پادشاهی می‌نویسد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴-۲۸۵) و بیرونی جدولی از اشکانیان می‌آورد که در آن به نام یازده تن اشاره شده که ۲۶۶ سال پادشاهی

کرده‌اند (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۷). از آنجاکه از شاهنامه ابومنصوری تنها مقدمه‌ای باقی مانده، نمی‌توان به یقین گفت کدامیک از سه روایت موجود روایت شاهنامه ابومنصوری بوده است؛ اما با طبقه‌بندی فهرست پادشاهان اشکانی و با دقت در اطلاعاتی که مورخان و نویسندگان در اختیار خواننده قرار داده‌اند، شاید بتوان به دیدگاه تازه‌ای از روایت شاهنامه ابومنصوری دست یافت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۱-۱. بیان مسأله

مطابق نظر بیشتر شاهنامه‌پژوهان منبع فردوسی برای نظم شاهنامه، کتاب شاهنامه ابومنصوری بوده و ثعالبی نیز در کنار منابع دیگر، همین کتاب را به‌عنوان منبع اصلی خود به کار برده است. همچنین بیرونی نیز از شاهنامه ابومنصوری جدولی از پادشاهان اشکانی آورده است. اما مشکلی که در این میان به چشم می‌خورد تفاوت روایت این سه کتاب از شاهنامه ابومنصوری است. اگر فردوسی، ثعالبی و بیرونی درباره اشکانیان از شاهنامه ابومنصوری مطلب خود را آورده‌اند، دلیل اختلاف روایت آن‌ها چیست؟ آیا فردوسی از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده و با این کار در نظم شاهنامه از منابع متعدد بهره برده است؟ آیا بیرونی، ثعالبی و فردوسی مطابق اشاره پژوهشگران، نسخه‌های متفاوتی از شاهنامه ابومنصوری در دست داشته‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید به فهرست‌های گوناگون پادشاهان اشکانی در متن‌هایی که پیش از شاهنامه فردوسی (سال ۴۰۰ ه.ق) نوشته شده است، دقت شود. نخست باید فهرست این پادشاهان با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان طبقه‌بندی شود و با در نظر گرفتن جزئیات فراوانی که در کتاب‌های تاریخی به چشم می‌خورد به تحلیل روایت فردوسی، ثعالبی و بیرونی پرداخت.

۲-۱. پیشینه پژوهش

نخستین بار تقی‌زاده به گردآوری فهرست پادشاهان اشکانی اشاره می‌کند و تفاوت روایت ثعالبی، بیرونی و فردوسی از شاهنامه ابومنصوری را فعلاً قابل حل نمی‌داند. هر چند این احتمال را مطرح می‌کند که نسخه‌های شاهنامه ابومنصوری شاید با یکدیگر اختلاف داشته و اگر این اختلاف را نپذیریم ممکن است ثعالبی مانند بیرونی «شاهنامه ابوعلی بلخی» را در دست داشته و از آن مطلب خود را آورده است (تقی‌زاده، ۱۳۴۲: ۱۵۷). خطیبی نیز مانند تقی‌زاده اختلاف این سه روایت را مسأله‌ای لاینحل می‌داند (خطیبی، ۱۳۸۱: ۶۶). زُت‌تبرگ در مقدمه «غرر السیر» به اختلاف شاهنامه فردوسی و سخن ثعالبی پرداخته و فهرست ثعالبی را برابر با یکی از فهرست‌های طبری دانسته است که در سال‌شمار با فهرست تاریخ ابوالفرج زنجانی همانندی دارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: صد و نه-صد و ده). او در نهایت شباهت‌ها و تفاوت‌های شاهنامه فردوسی و غرر السیر ثعالبی را حاصل انتخاب و برداشت این دو نویسنده از یک منبع مشترک دانسته است (همان: صد و شانزده). نولدکه هر چند درباره تفاوت فهرست فردوسی و روایت

ثعالبی سخن نمی‌گوید، اما به‌طور کلی بر این نظر است که تنظیم آزادانه موضوع به دست فردوسی و بیان مرتب ثعالبی دلیل ایجاد اختلاف شده است. او همچنین دستکاری کاتبان منع هر دو نویسنده یعنی شاهنامه ابو منصور را دلیل دیگری برای تفاوت سخن ثعالبی و فردوسی می‌داند (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۱۸-۱۱۹). صفا معتقد است که فردوسی و ثعالبی به دلیل تفاوت روایت‌شان با سخن بیرونی، از شاهنامه ابو منصور برای ذکر تاریخ اشکانیان استفاده نکرده‌اند. او فهرست فردوسی را با فهرست ابوالفرج زنجانی در آثار الباقیه از یک جنس می‌داند و می‌نویسد که ثعالبی به دلیل نقص روایت شاهنامه ابو منصور از منابع دیگری در کنار شاهنامه ابو منصور بهره برده و فردوسی برای پرهیز از بحث انتقادی و تحقیقی به روایت مبهمی از تاریخ اشکانیان اکتفا کرده است (صفا، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۱۰۵ و ۵۴۹-۵۵۱). خالقی مطلق در ابتدا به اختلاف سخن فردوسی و بیرونی پرداخته و سپس نظر تقی‌زاده را که فردوسی در این بخش احتمالاً از منابع دیگری جز شاهنامه ابو منصور استفاده کرده رد می‌کند و دلیل اختلاف سخن فردوسی و بیرونی را تفاوت دست‌نویس‌های شاهنامه ابو منصور می‌داند: «تفاوت این جدول‌ها بیشتر معلول این است که در طول قرون صاحبان نسخه یا خوانندگان آن، اختلاف اسامی یا سنوات را از منابع دیگر بر حاشیه نسخه نوشته‌اند و به تدریج طی استتساخات دیگر، این حواشی وارد متن شده و موجب اختلاف نصوص را فراهم آورده است. اختلاف اسامی و تسلسل شاهان اشکانی در [شاهنامه] فردوسی و در گزارش بیرونی از متن ابو منصور نیز باید معلول همین فساد تدریجی باشد» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ج ۱۰، ۴۵-۴۴). آیدنلو نیز در این باره نظری مشابه با خالقی مطلق دارد و حدس می‌زند که از شاهنامه ابو منصور، دو یا چند نسخه متفاوت وجود داشته است و همین موضوع سبب اختلاف روایت فردوسی، ثعالبی و بیرونی شده است (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۳). محیط طباطبایی (۱۳۶۹: ۱۸۶-۱۸۷) به جدول‌های نام پادشاهان ایران که در برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه، از جمله دست‌نویس لندن ۶۷۵ آمده است، اشاره می‌کند و این جدول‌ها را همان جدول‌هایی می‌داند که در مقدمه شاهنامه ابو منصور درج شده بود و این نکته را پیش می‌کشد که بیرونی در «آثار الباقیه» به مقدمه شاهنامه ابو منصور رجوع کرده و فهرست مورد نظر را از همین مقدمه در کتاب خود آورده است. اما آیدنلو خط مقدمه نسخه لندن ۶۷۵ را با متن اصلی آن متفاوت می‌داند و به قراینی احتمال می‌دهد که کاتبی سال‌ها پس از کتابت متن اصلی، جدول شاهان را تحریر کرده و به آغاز آن افزوده است؛ از این رو جدول شاهان نسخه لندن ۶۷۵، یا همان جدول مقدمه شاهنامه ابو منصور نیست و یا از آن تحریرهای احتمالی شاهنامه ابو منصور است که بیرونی به آن رجوع نکرده است (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۴۳). آیدنلو سپس می‌نویسد: «نقل قول ثعالبی از شاهنامه ابو منصور درباره نخستین شاه اشکانی با آثار الباقیه و نیز فهرست مقدمه لندن متفاوت است و این اختلاف‌ها، احتمال بودن چند تحریر جداگانه از شاهنامه ابو منصور را پیش می‌آورد» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۴۴).

۲. بحث

در این بخش کوشش شده تا فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی که تا پایان نظم شاهنامه (۴۰۰ ه.ق) نوشته شده است با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارد، طبقه‌بندی شود. در این مورد باید دقت داشت که تفاوت یک یا دو نام در جدول‌های مختلف نباید پژوهشگر را به این نتیجه برساند که با دو روایت گوناگون از دو کتاب کهن مواجه است؛ بلکه این تفاوت ممکن است حاصل بی‌دقتی نویسنده یا کاتب و یا تصحیف و گشتگی و یا کم و زیاد شدن نام‌ها باشد. در اینجا جدول شاهان اشکانی با توجه به سلسله‌نسب و تباری که برای آن‌ها آمده و همچنین سال‌شمار پادشاهی و شباهت نام‌ها، به پنج گروه تقسیم شد تا نشان داده شود که جدول بیرونی از شاهنامه ابومنصوری و فهرست فردوسی با کدام گروه همانندی و قرابت بیشتری دارد.

۲-۱. گروه الف

فهرست سوم طبری (بی تا: ۱۹۵؛ ۱۳۶۲؛ ج ۲، ۵۰۰-۵۰۱):

۱. افقور شاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بن ارش الجبار بن سیاوش بن کیقائوس الملک (۶۲ سال)	۲. سابور بن افقور (۵۳ سال)
۳. جوذر بن سابور بن افقور (۵۹ سال)	۴. ایزان بن بلاش بن سابور (۴۷ سال)
۵. جوذر بن ایزان بن بلاش (۳۱ سال)	۶. نرسی بن ایزان (۳۴ سال)
۷. هرمزان بن بلاش (۴۸ سال)	۸. فیروزان بن هرمزان بن بلاش (۳۷ سال)
۹. کسری بن فیروزان (۴۷ سال)	۱۰. اردوان بن بلاش (۵۵ سال)
مجموع: (۴۷۳ سال)	

ثعالبی (۱۹۶۳: ۴۵۷-۴۷۳؛ ۱۳۶۸: ۲۹۹-۲۸۵) از همین فهرست در ذکر پادشاهان اشکانی استفاده کرده است. مطابق اشاره ثعالبی (۱۹۶۳: ۴۵۷-۴۵۸؛ ۱۳۶۸: ۲۸۵)، او فهرست اشکانیان را بر اساس شباهت فهرست سوم طبری و سخن ابن خردادبه آورده و احتمالاً فهرست ثعالبی با توجه به روایت ابن خردادبه نوشته شده است؛ چراکه تفاوت‌هایی میان سخن او و طبری دیده می‌شود.

فهرست حمزه اصفهانی (بی تا: ۱۴؛ ۱۳۶۷: ۱۰-۱۱) نیز مانند طبری است؛ اما با دو تفاوت: ۱. پادشاهی به نام «بلاش پسر فیروزان» دارد که در فهرست طبری دیده نمی‌شود؛ ۲. در سال‌شمار شاهان با سخن طبری متفاوت است. البته این دو تفاوت دلیل بر نادیده گرفتن شباهت‌های فراوان این دو فهرست نمی‌شود، به‌ویژه که تبار (شجرنامه) پادشاهان اشکانی در هر دو فهرست یکی است و احتمالاً روایت مشترکی که به این دو نویسنده رسیده، دلیل این شباهت است:

۱. اشک بن اشک (۵۲ سال)	۲. شاپور بن اشک (۲۴)	۳. گودرز بن شاپور (۵۰)
۴. بیژن بن بلاش بن شاپور (۲۱)	۵. گودرز کوچک پسر بیژن (۱۹)	۶. نرسی بن بیژن (۳۰)
۷. هرمزان بن بلاش بن شاپور (۱۷)	۸. فیروزان بن هرمزان (۱۲)	۹. خسرو بن فیروزان (۴۰)
۱۰. بلاش بن فیروزان (۲۴)	۱۱. اردوان بن بلاش بن فیروزان (۵۵)	مجموع: (۳۴۴ سال)

بیرونی (۱۱۴:۱۸۷۸) نیز جدول حمزه را در کتاب «آثار الباقیه» آورده و می‌نویسد که حمزه از کتاب اوستا برای نوشتن آن استفاده کرده است؛ در حالی که حمزه در این مورد به کتاب‌های «سیر الملوک الفرس» اشاره می‌کند (اصفهانی، بی تا: ۹؛ ۱۳۶۷: ۷). پس از این فهرست، حمزه اصفهانی (بی تا: ۲۹؛ ۱۳۶۷: ۳۰) در فصل دیگر از کتاب خود به ذکر اخبار پادشاهان ایران با توجه به کتاب‌های «سیر الملوک الفرس» (کتب سیر) می‌پردازد و از سه پادشاه اشکانی یاد می‌کند: ۱. شاپور پسر اشک. ۲. گودرز پسر اشک. ۳. بلاش پسر خسرو (اصفهانی، بی تا: ۴۳-۴۲؛ ۱۳۶۷: ۴۱-۴۲). از میان این سه پادشاه، دو مورد پایانی در فهرست نخست حمزه دیده نمی‌شود. این نشان می‌دهد که دو روایت از پادشاهان اشکانی در کتاب‌های سیر الملوکی که حمزه اصفهانی از آن‌ها نام برده، بوده است که در برخی از آن‌ها به جای «گودرز پسر شاپور»، «گودرز پسر اشک» و به جای «بلاش پسر فیروزان»، «بلاش پسر خسرو» آورده بودند و حمزه اصفهانی کوشش کرده این تفاوت را نشان دهد؛ البته این تفاوت به فهرست‌های گروه «ب» شباهت دارد که در ادامه خواهد آمد.

۲-۲. گروه ب

در اینجا روایت تاریخ‌نگارانی خواهد آمد که سخن آن‌ها با گروه «الف» شباهت فراوانی دارد و باید گفت فهرست‌های هر دو گروه، ریشه در یک روایت مشترک دارد با این تفاوت که به جای «فیروزان پسر هرمزان»، «اردوان اشکانی» یا «اردوان بزرگ» آورده‌اند و گودرز را پسر اشک/اشکان/اشکانیان و بلاش را پسر خسرو/کسری می‌دانند. همانطور که پیش از این گفته شد حمزه اصفهانی به این تفاوت که ناشی از دو روایت متفاوت در سیر الملوک‌ها بوده اشاره کرده است.

طبری (بی تا: ۱۹۳-۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹) در فهرست نخست خود از شاهان اشکانی، جدول ذیل را آورده

است:

۱. اشک بن اشجان (۱۰ سال)	۲. سابور بن اشغان (۶۰)	۳. جودرز بن اشغانان الاکبر (۱۰)
۴. بیژن الاشغانی (۲۱)	۵. جودرز الاشغانی (۱۹)	۶. نرسی الاشغانی (۴۰)
۷. هرمز الاشغانی (۱۷)	۸. اردوان الاشغانی (۱۲)	۹. کسری الاشغانی (۴۰)
۱۰. بلاش الاشغانی (۲۴)	۱۱. اردوان الاصغر الاشغانی (۱۳)	مجموع: (۲۶۶ سال)

بلعمی (۱۳۵۳: ج ۲، ۷۲۶-۷۳۲) از میان سه فهرست طبری، فهرست نخست او را معتبرتر دانسته و آن را در کتاب خود ذکر کرده است. او در ابتدا برای «اشک پسر دارای اکبر»، ۱۰ سال پادشاهی نوشته، اما او را در جدول خود قرار نداده است و تنها به‌عنوان تبار اشکانیان از او یاد می‌کند.

مسعودی (۱۹۳۸: ۸۳-۸۴) در کتاب «التبیه و الاشراف» و در کتاب «مروج الذهب» (مسعودی، ۱۹۷۳: ج ۱، ۲۳۵-۲۳۶)، فهرست شاهان اشکانی را مانند طبری آورده، با این تفاوت که سال‌شمار اشکانیان در کتاب «التبیه و الاشراف»، ۲۶۸ سال و در کتاب «مروج الذهب» ۲۸۲ سال است. او روایت خود را از «ابوعبیده معمر بن مثنی التیمی» از «عمر کسری» از کتاب «اخبار الفرس» می‌داند. «عمر کسروی» به گفته اذکائی احتمالاً «ابوحفص عمر بن حفص فرخان طبری» است (بیرونی، ۱۳۹۲: ۵۹۷-۵۹۸). این نویسنده به خواست «فضل بن سهل» به دربار مأمون فراخوانده شده و یکی از مترجمان خداینامه بوده است (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۴۶ و ۴۹۲-۴۹۱). مسعودی در کتاب «مروج الذهب» به ۵۱۷ سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند و این در حالی است که در کتاب «التبیه و الاشراف» فاصله میان اسکندر و اردشیر بابکان را ۵۱۰ سال نوشته است (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۵).

مقدسی (۱۹۰۳: ج ۳، ۱۵۵-۱۵۶؛ ۱۳۷۴: ج ۱، ۵۱۰) نیز در «البدء والتاریخ» همین فهرست را آورده است و می‌نویسد که ملوک الطوائف ۲۶۶ سال پادشاهی کردند، اما در انتهای فهرستش به ۲۷۰ سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند.

بیرونی از قول «ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب» و از کتاب «التاریخ»، جدول چهارم خود از پادشاهان اشکانی را آورده است با این توضیح که ابوالفرج زنجانی، فهرست خود را با توجه به همجنسی میان گفتارهای گوناگون تنظیم کرده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۶؛ ۱۳۹۲: ۱۴۱) و روایت او نیز ۲۶۶ سال پادشاهی اشکانیان را نشان می‌دهد. ابن مسکویه (۲۰۰۳: ج ۱، ۸۸) نیز می‌گوید که اشکانیان ۲۶۶ سال پادشاهی کردند و فهرستی مطابق با روایت دیگر نویسندگان این گروه می‌آورد.

در این گروه فهرست فردوسی (۱۳۹۳: ج ۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۸۳) نیز قرار دارد. هر چند نویسندگان دیگر به ۱۱ پادشاه و فردوسی تنها به ۹ پادشاه اشاره کرده، اما نام‌ها و ترتیبی که او آورده است، فهرست او را در این گروه قرار می‌دهد:

۱. اشک از نژاد قباد	۲. شاپور	۳. گودرز اشکانیان
۴. بیژن از نژاد کیان	۵. نرسی	۶. اورمزد بزرگ
۷. خسرو	۸. اردوان	۹. بهرام اشکانیان (که او را اردوان بزرگ می‌خواندند)

بنداری در ترجمه این بخش از شاهنامه، سخنی مشابه با فردوسی آورده است، تنها با یک تفاوت که اشک را فرزند اشک می خواند؛ در حالی که در شاهنامه چنین چیزی نیامده است: «سر این پادشاهان اشک فرزند اشک بود که نسب به کیقباد می رسانید... سراینده کتاب گوید که پس از اشک، شاپور بود، سپس گودرز، آن گاه بیژن و پس از او اورمزد و بعد از او خسرو، سپس اردوان آمد که مردی خردمند و صاحب رأی بود و پس از او بهرام که او را اردوان بزرگ می خواندند» (بنداری، ۱۹۳۲: ج ۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

۲-۳. گروه ج

این گروه به جز اینکه دو پادشاه با نامهای «اشک پسر اشک پسر اشکان» و «بهافرید اشکانی» بیشتر دارد، تفاوتی با گروه «ب» و «الف» ندارد و باید گفت با فهرستهای گروه «الف» و «ب» به یک روایت مشترک می رسد. در این گروه تنها فهرست دوم طبری قرار دارد (طبری، بی تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹):

۱. اشک بن اشکان بزرگ از فرزندان کیبیه پسر کیقباد (۱۰ سال)	۲. اشک پسر اشک پسر اشکان (۲۱ سال)
۳. شاپور پسر اشک پسر اشکان (۲۱ سال)	۴. شاپور پسر اشک پسر اشکان (۳۰ سال)
۵. گودرز بزرگ پسر شاپور پسر اشکان (۱۰ سال)	۶. بیژن پسر گودرز (۲۱ سال)
۷. گودرز کوچک پسر بیژن (۹ سال)	۸. نرسه پسر گودرز کوچک (۴۰ سال)
۹. هرمز پسر بلاش پسر اشکان (۱۷ سال)	۱۰. اردوان بزرگ و او اردوان پسر اشکان است (۱۲ سال)
۱۱. کسری پسر اشکان (۴۰ سال)	۱۲. بهافرید اشکانی (۹ سال)
۱۳. بلاش اشکانی (۲۴ سال)	۱۴. اردوان کوچک (او اردوان پسر بلاش پسر فیروز پسر هرمز پسر بلاش [بلاش] پسر شاپور پسر اشک پسر اشکان بزرگ و جد او کیبیه پسر کیقباد است). (۱۳ سال)
مجموع: (۲۷۷ سال)	

نکته ای که در فهرست طبری دیده می شود تباری است که برای پادشاه آخر یعنی «اردوان» آورده است. اگر به فهرست حمزه اصفهانی (گروه الف) که به آن اشاره شد دقت شود، همین تبار را به عنوان پادشاهان پیش از اردوان در جدول خود ذکر کرده است؛ از این رو «فیروز» و «بلاش پسر فیروز» در آن دیده می شود، اما در فهرست طبری نامی از «فیروز» به عنوان شاه اشکانی برده نشده است. این مورد نشان می دهد که اختلاف گروه «الف»، «ب»، «ج» در معرفی شاهان اشکانی به این دلیل بوده است که نویسندگان سیر الملوک احتمالاً از میان تبار هر یک از شاهان اشکانی که در منبع آنها (خداینامه) بوده است، نامهایی را بر می گزیدند و به عنوان شاه معرفی می کردند و اختلاف این سه گروه بیشتر نتیجه مبهم بودن روایت منبع آنها و اجتهاد شخصی شان در انتخاب نام شاهان اشکانی است.

۲-۴. گروه د

نکته‌ای که در مورد این گروه وجود دارد این است که یکسره متفاوت از سه گروه «الف»، «ب» و «ج» است و باید گفت تاریخ‌نگارانی که کتاب‌های سیر الملوک الفرس و کتاب‌های تاریخی دیگر را در اختیار داشته‌اند به چنین روایتی اشاره نکرده‌اند. خوارزمی (۱۹۳۰: ۶۲-۶۳) نام و لقب پادشاهان اشکانی را اینگونه آورده است:

نام	لقب	نام	لقب
۱. اشک بن دارا	جوشنده	۲. اشک بن اشک	اشکان
۳. سابور بن اشک	زرّین	۴. بهرام بن سابور	جودرز
۵. نرسی بن بهرام	نیو	۶. هرمز	سالار
۷. بهرام بن هرمز	روشن	۸. بهرام بن بهرام	تراده (نجیب)
۹. نرسی	شکاری	۱۰. اردوان	الاحمر

بیرونی در جدول نخست نام و لقب پادشاهان اشکانی را بدون ذکر منبع آورده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۳):

نام	لقب	نام	لقب
۱. اشک بن اشکان (۱۳ سال)	حوتنده، (نقطه ندارد)	۲. اشک بن اشک بن اشک (۲۵)	اشکان
۳. سابور بن اشک (۳۰)	زرّین	۴. بهرام بن سابور (۲۱)	حورون
۵. نرسی بن بهرام (۲۵)	کیسور	۶. هرمز بن نرسی (۴۰)	سالار
۷. بهرام بن هرمز (۲۵)	روشن	۸. فیروز بن بهرام (۱۷)	بلاد
۹. کسری بن فیروز (۲۰)	براده	۱۰. نرسی بن فیروز (۳۰)	شکاری
۱۱. اردوان بن نرسی (۲۰)	الاخیر	مجموع: (۲۶۶ سال)	

به نظر می‌رسد خوارزمی برای آوردن نام و لقب پادشاهان اشکانی به منبعی دسترسی داشته که بیرونی نیز از همان منبع در فهرست خود استفاده کرده، اما خوارزمی بر خلاف بیرونی همه پادشاهان اشکانی را نیاورده است. اذکائی لقب «حورون» را «گودرز» نوشته است و به نظر می‌رسد «حورون» را گشته «جودرز» می‌داند (بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

بیرونی از کتاب «شاهنامه ابی منصور بن عبدالرزاق»، فهرست ذیل را آورده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۷):

۱. اشک بن دارا و گفته‌اند که از فرزندان آرش بود (۱۳ سال)	۲. اشک بن اشک (۲۵)	۳. سابور بن اشک (۳۰)
۴. بهرام بن سابور (۵۱)	۵. نرسی بن بهرام (۲۵)	۶. هرمز بن نرسی (۴۰)

۷. بهرام بن هرمز (۵)	۸. هرمز (۷)	۹. فیروز بن هرمز (۲۰)
۱۰. نرسی بن فیروز (۳۰)	۱۱. اردوان (۲۰)	مجموع: (۲۶۶ سال)

این فهرست با فهرست نخست بیرونی و خوارزمی شباهت فراوانی دارد. هر چند در این فهرست در گزینه شماره ۸، پادشاهی به نام «هرمز» آمده که در فهرست نخست بیرونی نیست و به جای آن بیرونی پس از «فیروز»، پادشاهی به نام «کسری بن فیروز» آورده است که در فهرست شاهنامه ابومنصوری دیده نمی‌شود، اما یک نکته در این میان به چشم می‌خورد که قابل تأمل است و آن شباهت فراوانی است که این دو فهرست در ذکر نام و سال پادشاهان اشکانی با یکدیگر دارد. درست است که در فهرست شاهنامه ابومنصوری برای «بهرام بن شاپور»، ۵۱ سال پادشاهی آمده که در فهرست بیرونی ۲۱ سال است و یا در فهرست ابومنصوری برای «بهرام بن هرمز»، ۵ سال پادشاهی آمده که در فهرست بیرونی ۲۵ سال است و یا برای «هرمز»، ۷ سال آمده که جای آن را «فیروز بن بهرام» با ۱۷ سال پادشاهی گرفته است، اما این تفاوت سال‌ها (۲۱-۵۱؛ ۲۵-۵؛ ۱۷-۷) می‌تواند حاصل تفاوت نسخه‌های خطی یک کتاب و یا اشتباه در خواندن آن باشد و تفاوت اساسی و بنیادینی نیست. از این رو می‌توان گفت فهرست شاهنامه ابومنصوری بر اساس منبعی نوشته شده بود که خوارزمی و بیرونی نیز جدول خود را مطابق آن نوشته‌اند؛ به این معنی که خوارزمی و بیرونی و نویسندگان شاهنامه ابومنصوری احتمالاً از یک کتاب مشترک یا یک روایت مشترک برای ذکر جدول خود استفاده کرده‌اند، کتابی که روایت آن چندان متداول نبوده است و تاریخ‌نگاران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

با دقت در طبقه‌بندی جدول پادشاهان اشکانی که تا اینجا به آن اشاره شد، می‌توان گفت که روایت گروه‌های «الف»، «ب»، «ج»، ریشه در یک روایت مشترک دارد که این روایت به احتمال فراوان به دلیل دقیق نبودن تاریخ اشکانیان در خداینامه، دچار دگرگونی شده است و نویسندگان با توجه به برداشت و استنباط خود، نام‌هایی را از آن کاسته و یا به آن افزوده‌اند. از سوی دیگر باید گفت که روایت گروه «ب» و «الف» نسبت به گروه «ج» و «د» از اعتبار بیشتری برخوردار است؛ به‌ویژه که نویسندگان متن‌های تاریخی برای آوردن فهرست پادشاهان اشکانی در آن دو گروه (ب، الف) به کتاب‌های سیر الملوک الفرس اشاره می‌کنند، اما بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۳) منبع خود را ذکر نمی‌کند و تنها جدول اشکانیان را دنباله جدول پیشدادیان و کیانیان می‌داند که این جدول بر اساس نظر عموم مردم ایران (رأی جمهور الفرس) تنظیم شده است (همان: ۱۰۲). او همچنین در ابتدای فهرست نخست ساسانیان که آن را هم دنباله جدول‌های نخست خود می‌داند به این موضوع اشاره می‌کند که این جدول بر اساس «تاریخ پارسی» (التاریخ الفارسی) تنظیم شده است (همان: ۱۲۰).

۲-۵. گروه هـ

حمزه اصفهانی (بی تا: ۲۶-۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۲) از گفته «بهرام پسر مردانشاه، موبد شهر شاپور» جدولی را آورده است که به ۱۹ پادشاه اشکانی و ۴۳۳ سال پادشاهی آن‌ها اشاره دارد و بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۵) نیز همین جدول را از قول حمزه نقل کرده است. این جدول یکسره با روایت‌های دیگر متفاوت است و با سخن فردوسی و بیرونی از شاهنامه ابومنصوری نیز تفاوت آشکاری دارد.

۳. تبار پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی

در متن‌های تاریخی برای اشکانیان، چهار تبار نوشته شده است؛ از نژاد: ۱. کیکاوس ۲. کیقباد ۳. گشتاسپ ۴. دارای بزرگ. مطابق گفته تاریخ‌نویسان دو دسته روایت را باید از هم تفکیک کرد. نخست روایت‌هایی که در میان تاریخ‌نویسان غیرایرانی و ایرانی به زبان عربی نوشته شده (روایت تازیان) و دوم روایت‌هایی که در میان ایرانیان رواج داشته است و به زبان پارسی نوشته شده بود (روایت پارسیان). در مورد فهرست پادشاهان اشکانی گروه «الف»، «ب»، «ج»، «د»، «ه» و «و» روایت تازیان و گروه «د» روایت پارسیان تلقی می‌شود، چنانکه بیرونی به گفته خودش فهرست‌های نخست را بر اساس نظر عموم مردم ایران (رأی جمهور الفرس) و تاریخ پارسی (التاریخ الفارسی) تنظیم کرده است (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۰۲ و ۱۱۳ و ۱۲۰). این موضوع در مورد تبار پادشاهان اشکانی نیز دیده می‌شود که در روایت تازیان «اشک» را از نژاد «سیاوخش پسر کی کاووس» و یا «اسفندیار پسر کی گشتاسپ» می‌دانند، اما در روایت پارسیان مطابق گفته تاریخ‌نویسان نژاد «اشک» را به «کیقباد» و یا «دارای بزرگ» می‌رسانند. همانطور که طبری می‌نویسد: «پارسیان پندارند که اشک پسر دارا بود. گوید: بعضیشان گفته‌اند که اشک پسر اشکان بزرگ بود و وی از فرزندان کبیبه پسر کیقباد بود» (طبری: بی تا ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹).

۳-۱. از نژاد کیکاوس:

التنبیه و الاشراف: «اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اش الجبار بن سیاوخش بن کیکاوس شاه» (مسعودی، ۱۹۳۸: ۸۳-۸۴). مروج الذهب: «اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن آس الجبار بن سیاوش بن کیکاوس» (مسعودی، ۱۹۷۳: ج ۱، ۲۳۵-۲۳۶). فهرست سوم طبری: «افقور شاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بن ارش الجبار بن سیاوش بن کیکاوس شاه» (طبری، بی تا: ۱۹۵؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۵۰۰-۵۰۱). بیرونی: «اشک بن اشکان با لقب «افغور شاه» ابن بلاش بن شاپور ابن اشکان بن اس ائکنار (نقطه ندارد) بن سیاوش بن کیکاوس» (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۳). داناسرشت به جای «اس ائکنار»، «آس ائکنار» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۱۵۴) و اذکائی، «اش [آرش] پهلوان» آورده است (بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۳۸). بیرونی از گفته حمزه از اوستا: «اشک بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار» (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۴).

در مورد نام «آش/اس/آس/آرش ائکنار/الجبار» دو نکته وجود دارد. نخست اینکه منظور از «الجبار» عنوان «کی» است که نویسندگان متن‌های عربی در ابتدای پادشاهان کیانی می‌آوردند، چنانکه خوارزمی (۱۹۳۰: ۶۱) «کی» را «الجبار» و «کیان» را «الجباره» و طبری (بی‌تا: ۱۵۲) و بیرونی (۱۸۷۸: ۱۰۲) سلسله «کیانیان» را «الجباره» می‌خوانند. از این رو منظور از «اس/آس/آش/آرش الجبار» در این متن‌ها، «کی‌آرش» است. احتمالاً مترجمان و نویسندگان سیر الملوک‌ها این نام را در خداینامه دیده‌اند و چون این نام را به‌عنوان سرسلسله درنیافته‌اند، تبارهای گوناگون و متفاوتی برای اشکانیان نوشته‌اند و از اینجاست که چهار تبار کیقباد، کیکاوس، کی‌گشتاسب و دارای بزرگ به متن‌های تاریخی راه یافته است. شاید به همین دلیل بوده که در فهرست بیرونی به نقل از حمزه از اوستا، نَسَب «اشک» را به «اش الجبار» رسانده‌اند و دیگر از سیاوش و کیکاوس سخنی در میان نیست، هر چند ممکن است بیرونی (۱۸۷۸: ۱۱۳) به دلیل اشاره پیشین خود، «سیاوش پسر کیکاوس» را در ادامه «اش الجبار» نیورده باشد. در متن‌های تاریخی نیز به غیر از «کیخسرو» و «فرو» و فرزند «کی‌آرش» یا «آرش» برای سیاوش معرفی نشده و حتی «گریستن سن» در کتاب «کیانیان» نیز به چنین چیزی اشاره نکرده است. از این رو درستی این سلسله‌نسب را که به «سیاوخش پسر کیکاوس» می‌رسد باید با شک و تردید نگریست، هر چند ممکن است برساخته مورخان دوره اسلامی نباشد. «کی‌آرش» که در بیشتر متن‌های تاریخی آمده به احتمال فراوان از فرزندان «کیقباد» است که طبری اینگونه به نام فرزندان او اشاره می‌کند: «کی‌افنه، کی‌کوس، کی‌آرش، کی‌به‌آرش، کی‌فاشین، کی‌بیه» (طبری، بی‌تا: ۱۵۲).

۲-۳. از نژاد کیقباد:

فهرست دوم طبری: «اشک پسر اشکان بزرگ بود و وی پسر کی‌بیه پسر کیقباد بود و ده سال پادشاهی کرد» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹). همچنین طبری در فهرست دوم می‌گوید: «اردوان کوچک (او اردوان پسر بلاش پسر فیروز پسر هرمز پسر بلاش پسر شاپور پسر اشک پسر اشکان بزرگ و جد او کی‌بیه پسر کیقباد است» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹-۵۰۰). ثعالبی درباره «اشک» می‌نویسد: «گفته‌اند که وی از فرزندان اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد بود و جز این هم گفته‌اند» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۴۵۷؛ ۱۳۶۸: ۲۸۴). فردوسی می‌گوید که اشک از نژاد قباد (کیقباد) بود و اشکانیان خود را از نسل «آرش» می‌دانستند (فردوسی، ۱۳۹۳: ج ۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۷۴). سه روایت نخست به سخن فردوسی در شاهنامه نزدیک است که «اشک» را از نژاد «قباد» می‌داند. در اینجا منظور از «کی‌بیه» در اصل «کی‌ایوه» فرزند «کیقباد» است که در بندهش به آن اشاره شده است: «از قباد، کی‌ایوه زاده شد. (از کی‌ایوه) کی‌آرش و کی‌بی‌آرش و کی‌پسین و کی‌کوس زاده شدند» (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۰). در شاهنامه نیز نام فرزندان کیقباد آمده، اما به «کی‌ایوه» اشاره‌ای نشده است:

پسر بُد مر او را خردمند چار که بودند از او در جهان یادگار

نخستین، چو کاوس با آفرین
کی آرش دگر بُد، سیم کی پیشین
چهارم کجا اشکشش بود نام
سپردند گیتی بد آرام و کام
(ج ۱، ۱۹۸، ۱۷۳-۱۷۵)

با این توضیح باید گفت که تبار «اشک» به‌عنوان نخستین پادشاه اشکانی به «کی آرش» و سپس «کی آپیوه» و در نهایت به «کیقباد» می‌رسیده است. سخن فردوسی که اشک را از نژاد کیقباد و گودرز را «خسرو نژاد» (ممکن است کیخسرو مورد نظر باشد) و بیژن را از نژاد کیان می‌داند، این نکته را نشان می‌دهد که نویسندگان منبع فردوسی، اشکانیان را از تبار پادشاهان کیانی می‌دانستند. آنچه فردوسی درباره نسبت اشکانیان به نژاد آرش آورده است، با توجه به شواهدی که در منابع تاریخی آمده، این موضوع را روشن می‌کند که منظور از «آرش» نه «آرش کمانگیر» که «کی آرش» فرزند «کیقباد» یا «کی آپیوه» است؛ چراکه آرش کمانگیر پیش از کیانیان در زمان منوچهر یا زو بوده است (خطیبی، ۱۳۹۶: ۱۴۳-۱۶۱) و هرگز از سلسله کیانی محسوب نمی‌شود. حتی جایی در شاهنامه که پس از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی، دو فرزند او نیز به دست اردشیر گرفتار می‌شوند، بار دیگر به نژاد اشکانیان و «تخمه آرش» اشاره می‌شود که احتمالاً همان کی آرش مورد نظر است نه آرش کمانگیر:

دو فرزند او هم گرفتار شد
بدو تخمه‌ی آرش خوار شد
(ج ۶، ۱۶۴، ۴۴۱)

در کنار این مورد برخی از پژوهشگران بدون ارائه دلیلی روشن، «آرش» را «کی ارشن پسر کیقباد» (صفا، ۱۳۸۹: ۵۴۹) و یا «آرش» را گشته «آرشک» و «اشک» می‌دانند (کزازی، ۱۳۸۸: ج ۷، ۵۰۱) و به اشاره‌های تاریخ‌نویسان درباره تبار نخستین پادشاه اشکانی توجهی نمی‌کنند.

۳-۳. از نژاد گشتاسپ:

فهرست دوم طبری: «اشک بن حره بن رسیان بن آرتشاخ بن هرمز بن ساهم بن رزان بن إسفندیار بن بشتاسب» (طبری، بی تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹). این تبار را تنها طبری و به پیروی از او ابن اثیر (۱۹۸۷: ج ۱، ۲۲۷؛ ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۴۵-۳۴۶) آورده است و چون به غیر از طبری و ابن اثیر، متن‌های تاریخی دیگر به آن اشاره‌ای نکرده‌اند، نباید چندان مورد اعتماد تاریخ‌نگاران بوده باشد. هر چند این تبار هم به پادشاهان کیانی می‌رسد.

۳-۴. از نژاد دارای بزرگ (داراب):

طبری: «و پارسیان تصوّر کرده‌اند که او اشک پسر دارا بود» (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹). بلعمی: «و ایشان را پدری بوده بود «اشکان» نام... آنگاه آن اشکانیان از پس اشک بن دارا مملکت دو بیست و شصت سال بداشتند» (بلعمی، ۱۳۵۳: ج ۲، ۷۳۱). بلعمی در ابتدا برای «اشک پسر دارای اکبر» ۱۰ سال پادشاهی نوشته، اما او را در فهرست قرار نداده است و تنها به‌عنوان تبار اشکانیان از او یاد می‌کند (همان: ۷۳۱). روایت موبد از قول حمزه: «اشک بن دارا بن دارا ۱۰ سال» (اصفهانی، بی‌تا: ۲۶-۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۱-۲۲). مقدسی: اشکانیان، اشک بن دارا را بزرگ می‌داشتند و او را پادشاه می‌خواندند (۱۳۷۴: ج ۱، ۵۱۰؛ ۱۹۰۳: ج ۳، ۱۵۵-۱۵۶). خوارزمی: «اشک بن دارا، لقبش جوشنده» (۱۹۳۰: ۶۲). روایت موبد از قول حمزه از بیرونی: «اشک بن دارا بن دارا، ۱۰ سال» (۱۸۷۸: ۱۱۵). ثعالبی: «گفته‌اند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود» (۱۹۶۳: ۴۵۷؛ ۱۳۶۸: ۲۸۴). مسکویه: «برخی گویند که اشک پسر دارای بزرگ نخستین پادشاه اشکانی بود و پس از او فرزندش گودرز پسر اشک به شاهی نشست» (۲۰۰۳: ج ۱، ۸۸).

در اینجا نیز نژاد دیگری برای «اشک» آمده است که به «داراب یا دارای بزرگ» فرزند «بهمن» می‌رسد. مطابق گفته طبری، پارسیان (ایرانیان) اشک را از فرزندان دارا می‌دانستند. بیرونی از شاهنامه ابومنصوری همین نسب را آورده است، همچنین او را از فرزندان «آرش» می‌داند. بنداری در کنار ترجمه شاهنامه به سخن طبری اشاره می‌کند و می‌گوید که اشک از فرزندان دارای بزرگ بود (بنداری، ۱۹۳۲: ج ۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

۴. تفاوت روایت فردوسی، بیرونی و ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری

چنین گفت داننده دهقان چاچ	کران پس کسی را بُد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و سبکسار و سرکش بدند
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشانند	ملوک طوایف همی خواندند
ازین گونه بگذشت سالی دو بیست	تو گفتمی که اندر زمین شاه نیست
نکردند یاد این از آن، آن ازین	برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید ازین گونه رای	که تا روم آباد ماند به جای-
نخست اشک بود از نژاد قباد	دگر گرد شاپور خسرونژاد
ز یک دست گودرز اشکانیان	چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ	چو خسرو که بد نامدار سترگ

چو زو بگذری نامدار اردوان	خردمند و بارای و روشن‌روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان	بیخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ	که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز و پارس و سپهان	که داننده خواندش مرز مهان
به اسطخر بُد بابک از دست اوی	که تنین خروشان بُد از شست اوی
چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخشان	نگوید جهان‌دیده تاریخشان
ازیرا جز از نام نشنیده‌ام	نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

(ج ۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۶۷-۸۳)

نخست باید به این نکته دقت داشت که راوی این بخش را نباید فردوسی قلمداد کرد؛ بلکه راوی منبع فردوسی (دهقان چاچ) چنین مطلبی را آورده و فردوسی همان‌طور که اشاره کرده (چنین گفت داننده دهقان چاچ)، بر اساس سخن او این بیت‌ها را سروده است (نحوی، ۱۳۸۴: ۴۹؛ محمودی، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۹). اما دو بیت آخر را می‌توان یا سخن فردوسی دانست و یا سخن راوی منبع فردوسی (دهقان چاچ) که فردوسی آن را به نظم درآورده است. اگر این دو بیت سخن فردوسی باشد، در بیت نخست می‌گوید: «جهان‌دیده (دهقان چاچ) درباره کوتاه بودن پادشاهی اشکانیان و ادامه نیافتن نسل آن‌ها می‌گوید و همین را دلیلی برای بیان نکردن تاریخ هر یک از شاهان اشکانی می‌داند؛ از این رو من (فردوسی) به جز نام از آن‌ها نشنیده‌ام و حتی در شاهنامه ابومنصوری هم ندیده‌ام». البته با توجه به جدولی که بیرونی در آثار الباقیه از شاهنامه ابومنصوری آورده و به نام و مدت پادشاهی هر یک از شاهان اشکانی اشاره کرده، نمی‌توان گفت که فردوسی در شاهنامه ابومنصوری درباره اشکانیان مطلبی نیافته است. حال با توجه به این نکته باید گفت که در دو بیت آخر، فردوسی به احتمال فراوان سخن راوی (دهقان چاچ) را به نظم درآورده است. راوی در این دو بیت می‌گوید: «جهان‌دیده (موبد زرتشتی) درباره کوتاه بودن پادشاهی اشکانیان و ادامه نیافتن نسل آن‌ها می‌گوید و همین را دلیلی برای بیان نکردن تاریخ هر یک از شاهان اشکانی می‌داند؛ از این رو من (راوی/دهقان چاچ) به جز نام از آن‌ها نشنیده‌ام و حتی در خداینامه هم ندیده‌ام». «شاخ و بیخ» در اینجا کنایه از «فرزندان و نسل» است و به نسل اشکانیان اشاره دارد که طبق نظر راوی، آن‌ها تعداد کمی بودند و سال‌های زیادی پادشاهی نکردند؛ از این رو موبدی که این بخش را برای راوی بیان کرده، تاریخ و سرگذشت آن‌ها را نگفته است؛ چراکه از اشکانیان به جز نام چیزی نشنیده و حتی در نامه خسروان (خداینامه) هم ندیده است. دو بیت آخر نشان می‌دهد که مترجمان خداینامه از تاریخ اشکانیان و نامشان اطلاع دقیقی نداشتند و پادشاهی آن‌ها را کوتاه‌تر از آن چیزی تصور می‌کردند که امروز شواهد و قراین نشان می‌دهد. در بندش آمده است که «اشکانیان (که) به شاهی

پرهیزکارانه نام دارند، دوپست و اندی سال» پادشاهی کرده‌اند (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۶). این روایت را نویسنده احتمالاً بر اساس کتاب اوستا نوشته است؛ زیرا مطلب خود را با این جمله آغاز می‌کند: «چنین گوید به دین...» (همان: ۱۵۵) و این نشان می‌دهد که احتمالاً در اوستا به نام و سال پادشاهی هر یک از شاهان اشکانی اشاره‌ای نشده بود؛ چراکه نویسنده بندهش مانند مطالب دیگر خود آن را به دقت می‌آورد. در شاهنامه نیز مدت پادشاهی اشکانیان «سالی دوپست» آمده است که شباهتی با روایت بندهش دارد. موبد یا موبدانی که این بخش از خداینامه را ترجمه کرده‌اند احتمالاً به جز سال تقریبی دوپست که فردوسی هم آن را آورده است، چیز دیگری در خداینامه نیافته‌اند؛ حتی نام شاهان اشکانی نیز ممکن است در خداینامه این موبدان نبوده باشد؛ چراکه طبق سخن راوی که فردوسی آن را به نظم درآورده، چیزی به جز نام از ایشان شنیده است (ازیرا جز از نام شنیده‌ام/ نه در نامه خسروان دیده‌ام). آوردن واژه «شنیدن» که در اینجا می‌تواند به معنای «خواندن» هم باشد (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۹-۵۷)، نشان می‌دهد که احتمالاً نه تنها تاریخ اشکانیان که نام آن‌ها نیز در خداینامه این موبدان نبوده است و مترجم یا مترجمان این بخش، یا به شنیده‌های خود اکتفا کرده‌اند و یا از کتاب دیگری غیر از خداینامه نام نه (۹) پادشاه اشکانی را آورده‌اند. این سخن از آنجا قوت می‌گیرد که در کتاب «نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب» که بخش‌هایی از سیر الملوک ابن مقفع در آن آمده است به جز پادشاه آخر، نامی از شاهان اشکانی به چشم نمی‌خورد. در این کتاب مدت پادشاهی اشکانیان «۲۶۶ سال» ذکر شده و به جای «اردوان» آخرین پادشاه اشکانی «آذروان بن اشه بن اشغان» آمده است (بی‌نا، ۱۳۷۵: ۱۵۹ و ۱۷۷). نویسنده مجمل التواریخ نیز در کتاب خود به نقل از سیر الملوک تنها به نام پادشاه آخر اشکانی اشاره می‌کند: «اردوان را در سیر الملوک، «آذروان» نوشته است» (بی‌نا، ۱۳۸۹: ۳۲). حتی دینوری (۱۳۳۰: ۴۱-۴۳) در کتاب «اخبار الطوال» و یعقوبی (ج ۱، ۱۳۸۲: ۱۹۴) در «تاریخ یعقوبی» نیز به جز پادشاه آخر (اردوان بن اشه بن اشغان)، نام و سال پادشاهان دیگر را نیاورده‌اند و تنها دینوری مدت پادشاهی اشکانیان را «۲۶۶ سال» ذکر می‌کند (دینوری، ۱۳۳۰: ۴۳).

نکته دیگر این است که فردوسی بر اساس منبع خود با آوردن واژه «چو» و «چون» در ابتدای نام برخی از پادشاهان اشکانی، چنان نشان داده است که این پادشاهان از میان یک فهرست بلندتر انتخاب شده‌اند: «چو بیژن...»، «چو نرسی و چون اورمزد بزرگ» و «چو خسرو...». این ویژگی را می‌توان در مقدمه قدیم شاهنامه نیز مشاهده کرد؛ زمانی که نویسنده می‌خواهد به داستان‌های اساطیری شاهنامه اشاره کند، چنین مطلبی را آورده است: «و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید چون دست برادرش [دستبرد آرش] و چون همان سنگ کجا آفریزون به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند» (قزوینی، ۱۳۳۲: ۳۷-۳۸). آوردن واژه «چو» یا «چون» در این موارد نشان می‌دهد که موبدان و راوی منبع فردوسی (دهقان چاچ)، نام نه (۹) پادشاه اشکانی را با تردید و با توجه به شنیده‌ها یا خواننده‌های خود

آورده‌اند، اما می‌دانستند که تعداد آن‌ها ممکن است بیشتر از آن چیزی باشد که ذکر می‌کنند. از این‌رو نباید معرفی پادشاهان اشکانی در شاهنامه را با توجه به منبع فردوسی کامل و دقیق تلقی کرد. خالقی مطلق با توجه به همین نکته نوشته است که چون فردوسی ملزم به رعایت وزن و قافیه بوده، نام شاهان اشکانی را به ترتیب نیاورده است و آوردن عبارت‌هایی مانند «(ز یک دست فلانی)» یا «(چو فلانی)» تسلسل دقیق را نشان نمی‌دهد. از این‌رو «فردوسی از این نام‌ها آنهایی را که در بحر متقارب می‌گنجیده و یا با قافیه بیتش می‌خوانده است برگزیده بوده است، و شاید اندک تغییری نیز در نام‌ها داده بوده تا بتواند آن‌ها را در بیت جا بیندازد» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ج ۱۰، ۴۵). با مقایسه فهرست فردوسی و فهرست گروه «ب» که جدول فردوسی در ذیل آن قرار دارد، می‌توان دید که فردوسی تسلسل را رعایت کرده است و واژگان «(ز یک دست)» یا «(چو)» و «(چون)» را به منظور جا انداختن نام‌ها برای رعایت وزن و قافیه به کار نبرده است؛ بلکه تردیدی که در روایت منبع او بوده دلیل اصلی کاربرد چنین واژگانی برای معرفی پادشاهان اشکانی شده است.

تا اینجا باید گفت که جدول گروه «ب» در میان تاریخ‌نویسان مشهورتر و متداول‌تر از جدول گروه‌های دیگر است و فهرست فردوسی نیز شباهت فراوانی با این گروه دارد و اعتبار آن از فهرست نخست بیرونی و فهرست شاهنامه ابومنصوری که بیرونی آورده بیشتر است. اما در کنار فهرستی که بیرونی از شاهنامه ابومنصوری آورده است باید به سخن ثعالبی نیز پرداخته شود؛ زیرا ثعالبی درباره اشکانیان می‌نویسد: «همچنان که در پیوند و نسب آنان اختلاف است، در نام‌هاشان و در پیش و پس بودن آنان و زمان فرمانروایشان همراهی نیست. طبری در یکی از نقل قول‌های خود آورده است، نخستین کس از آنان که شاهی یافت «اشک بن اشکان» بود که پادشاهیش «بیست و یک سال» بود. صاحب کتاب شاهنامه با او همسخن است، جز آنکه در مدت شاهیش اختلاف کرده و می‌گوید دوره پادشاهیش ده سال بوده است» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴-۲۸۵). نکته مهم این است که در فهرست دوم طبری، «اشک بن اشکان بزرگ» به‌عنوان نخستین پادشاه اشکانی ۱۰ سال و «اشک بن اشکان» به‌عنوان دومین پادشاه، ۲۱ سال پادشاهی می‌کند. در فهرست نخست نیز «اشک بن اشکان» به‌عنوان نخستین پادشاه، ۱۰ سال و در فهرست سوم، پادشاه اشکانی با لقب «افقورشاه»، ۶۲ سال پادشاهی می‌کند (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹). بر خلاف سخن ثعالبی در هیچ کدام از فهرست‌های طبری، پادشاه نخست، بیست و یک سال پادشاهی نکرده است. این نشان می‌دهد که احتمالاً ثعالبی با دیدن فهرست دوم طبری، پادشاه دوم را به اشتباه، پادشاه نخست تصور کرده است؛ هر چند نام پادشاه دوم «اشک بن اشکان» است و در اینجا باز تناقضی دیده می‌شود. حدس دیگر این است که در دست‌نویس مورد استفاده ثعالبی از تاریخ طبری، یا در فهرست نخست و یا در فهرست دوم برای «اشک بن اشکان» بیست و یک سال پادشاهی نوشته بودند. اگر ثعالبی مقایسه خود را بر اساس فهرست نخست طبری که با سخن فردوسی از یک گروه است و به آن شباهت فراوانی دارد انجام داده باشد، باید

گفت که فهرست شاهنامه مورد اشاره ثعالبی به سخن فردوسی نزدیک بوده است و اگر مقایسه او بر اساس فهرست دوم طبری باشد، با توجه به اشکالاتی که در این فهرست دیده می‌شود به نظر می‌رسد در آن تغییراتی داده باشند؛ همانطور که در گزینه شماره ۳ و ۴، «شاپور پسر اشک پسر اشکان» دو بار پشت سر هم آمده است، البته با دو تاریخ متفاوت، اولی (گزینه ۳) با بیست و یک سال پادشاهی و دومی (گزینه ۴) با سی سال پادشاهی (طبری، بی تا: ۱۹۴). اما در ترجمه فارسی تنها یک «شاپور پسر اشک پسر اشکان» با سی سال پادشاهی آمده است که منطقی‌تر به نظر می‌رسد (۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹)؛ از این رو «شاپور پسر اشک پسر اشکان» با بیست و یک سال پادشاهی بهتر است از این فهرست حذف شود. نکته دیگر این است که طبری پیش از آوردن فهرست دوم به دو بیست و شصت و شش (۲۶۶) سال پادشاهی اشکانیان اشاره می‌کند (طبری، بی تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹)، حال با حذف «شاپور پسر اشک پسر اشکان» با بیست و یک سال پادشاهی، سال‌شمار این فهرست ۲۵۶ سال می‌شود که ده سال کمتر از آن چیزی است که طبری گفته است. اما این مشکل با اشاره ابن اثیر در فهرست دوم خود که به فهرست دوم طبری نزدیک است، بر طرف می‌شود. اگر به جدول دوم ابن اثیر (۱۹۸۷: ج ۱، ۲۲۷؛ ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۴۶) دقت شود به جای ۱۰ سال، ۲۰ سال پادشاهی برای «اشک بن اشکان» آورده است که سال‌شمار فهرست دوم طبری درست ۲۶۶ سال می‌شود که با سخن این نویسنده هماهنگ است.

وجود دو شاپور در گزینه ۳ و ۴ و تغییر ۲۰ سال پادشاهی «اشک بن اشکان» به ۱۰ سال، نشان می‌دهد که احتمالاً فهرست دوم طبری توسط کاتبی تغییر کرده است. از این رو چندان دور از ذهن نیست که در دست‌نویس تاریخ طبری که در اختیار ثعالبی بوده است، مدت پادشاهی دو پادشاه نخست جا به جا شده باشد؛ به این معنی که کاتبی به اشتباه برای «اشک بن اشکان» ۲۱ سال پادشاهی و برای «اشک بن اشک بن اشکان» ۲۰ سال پادشاهی نوشته است و ثعالبی هم همین را خوانده و به تفاوت شاهنامه و سخن طبری اشاره کرده است. در کنار این مورد این پرسش پیش می‌آید که منظور ثعالبی از «شاهنامه» کدام کتاب است؟ با توجه به نشانه‌هایی که ثعالبی در بخش اشکانیان آورده می‌توان گفت که منظور او از شاهنامه، «شاهنامه ابومنصوری» بوده است:

۱. در میان همه تاریخ‌نویسان تنها ثعالبی است که اردوان را پسر بهرام پسر بلاش معرفی می‌کند. مطابق سخن فردوسی، «بهرام» در اصل نام «اردوان بزرگ» آخرین پادشاه اشکانی بوده و ثعالبی این نام را به‌عنوان پدر اردوان کوچک تصور کرده است: «تازیان او [اردوان پسر بهرام پسر بلاش] را اردوان کوچک می‌نامند؛ زیرا به موجب پاره‌ای اخبار، اردوان دیگری پس از او به شاهی رسیده بود که پارسیان او را اردوان بزرگ نامند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۹۹). به نظر می‌رسد این سخن ثعالبی بر اساس شاهنامه ابومنصوری باشد که در اختیار فردوسی نیز بوده است؛ زیرا فردوسی دو اردوان به‌عنوان دو پادشاه آخر اشکانی معرفی می‌کند و تاریخ‌نویسان دیگر چنین مطلبی را نیاورده‌اند. ثعالبی وجود دو اردوان را تنها روایت پارسیان می‌داند و

به روایت طبری بیشتر اتکا می‌کند. از سوی دیگر هیچ کدام از تاریخ‌نویسان به نام «بهرام» اشاره‌ای نکرده‌اند و تنها ثعالبی است که چنین سلسله‌نسبی را برای اردوان آورده است. می‌توان حدس زد که ثعالبی نام «بهرام» را در شاهنامه ابومنصوری دیده و چون متوجه تفاوت نام و لقب (بهرام/اردوان) پادشاه آخر نشده، تصوّر کرده که بهرام نام پدر اردوان بوده است.

نویسندهٔ مجمل نیز می‌نویسد: «اردوان را در سیر الملوک، «آذروان» نوشته است، «آفدم» یعنی «آخر» و نسب او چنین گوید: آذروان بن بوداسف بن اشه بن ولدراوان بن اشه بن اسغان و بدین اردوان بزرگ را می‌خواهد» (بی‌نا، ۱۳۸۹: ۳۲). در اینجا سخن نویسندهٔ مجمل التواریخ دربارهٔ نام و تبار «آذروان» با فردوسی و ثعالبی متفاوت است، اما شباهتی هم دارد؛ چراکه طبق روایت نویسندهٔ مجمل التواریخ از «سیر الملوک»، آخرین پادشاه اشکانی، «اردوان بزرگ» است با لقب «آفدم» و این نشان می‌دهد که روایت فردوسی با سیر الملوک (شاید سیر الملوک ابن مقفع) از یک ریشه است، اما با سخن موبد شهر شاپور تفاوت دارد؛ زیرا در فهرست‌هایی که نویسندهٔ مجمل از موبد یاد می‌کند، لقب «آفدم» برای «اردوان کوچک» آمده و در فهرست حمزه از گفتهٔ موبد نیز چنین است (اصفهانی، بی‌تا: ۲۷؛ ۱۳۶۷: ۲۶).

۲. ثعالبی دربارهٔ نژاد و تبار اشکانیان نوشته است: «گفته‌اند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود و نیز گفته‌اند که وی از فرزندان اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد بود و جز این هم گفته‌اند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴). مسلم است که تبار «اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد» بر اساس تاریخ طبری نوشته نشده است؛ زیرا در تاریخ طبری آمده است که «اشک» از فرزندان «کیبیه پسر کیقباد» بود (طبری، بی‌تا: ۱۹۴؛ ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۹۹). سخن ثعالبی با گفتهٔ فردوسی در شاهنامه هماهنگ است که اشکانیان را از نسل «آرش» و اشک را از نژاد «قباد» (کیقباد) می‌داند و این نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این تبار را ثعالبی بر اساس شاهنامه ابومنصوری نوشته است؛ زیرا تاریخ‌نویسان دیگر «کی‌آرش» را فرزند «سیاوخش پسر کیکاوس» دانسته‌اند. از سوی دیگر ثعالبی در جای دیگر از کتاب خود باز به کتاب «شاهنامه» اشاره می‌کند. او در تفاوت نام «ارجاسپ» در متن‌های تاریخی آورده است: «بر کشور ترکان یکی شاه بود که دربارهٔ نامش تاریخ‌نویسان اختلاف کرده‌اند. طبری گفته است که وی «خرزاسف» بود و ابن خردادبه او را «هزارسف» و صاحب کتاب شاهنامه وی را «ارجاسف» خوانده است و این مشهورتر است» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۲۶۳؛ ۱۳۶۸: ۱۷۲). فردوسی نیز در شاهنامه نام این پادشاه را «ارجاسپ» (فردوسی، ۱۳۹۳: ج ۵، ۸۵، ب ۹۹) آورده که شباهت سخن او با ثعالبی نشان می‌دهد که هر دو به احتمال فراوان از «شاهنامه ابومنصوری» استفاده کرده‌اند.

با توضیحاتی که آورده شد اگر بپذیریم ثعالبی از شاهنامه ابو منصور می‌مطلب خود را آورده و نه از شاهنامه دیگری باید گفت در آنجا خوانده که نخستین پادشاه، «اشک بن اشکان» بوده و او ده سال پادشاهی کرده است. در فهرست نخست طبری نیز «اشک بن اشکان» با ده سال پادشاهی آمده است و اگر پذیرفته شود که در دستنویس تاریخ طبری که در اختیار ثعالبی بوده همین مطلب را نوشته بودند، باید پرسید چرا ثعالبی به شباهت فهرست نخست طبری با روایت شاهنامه اشاره نکرده است؟ اگر فهرست فردوسی صورت منظوم روایت شاهنامه ابو منصور باشد، با همه شباهتش به فهرست نخست طبری، تفاوت‌هایی نیز با آن دارد که ثعالبی با دیدن این تفاوت‌ها به این نتیجه رسیده که با روایت دقیقی روبرو نیست، از سوی دیگر با نشان دادن تفاوت فهرست دوم طبری و روایت شاهنامه ابو منصور کوشش کرده دلیلی برای بیان نکردن روایت شاهنامه ابو منصور بی‌آورد. او سپس به شباهت فهرست سوم طبری و سخن ابن خردادبه پرداخته و آن را در کتاب خود آورده است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۵). این نشان می‌دهد که مطابقت روایت طبری و ابن خردادبه برای ثعالبی معتبرتر از شباهت‌های روایت شاهنامه ابو منصور و فهرست نخست طبری بوده است.

در اینجا سه روایت متفاوت از شاهنامه ابو منصور به چشم می‌خورد: نخست روایت بیرونی که «اشک بن دارا از فرزندان آرش» را با ۱۳ سال پادشاهی نوشته، دوم روایت ثعالبی که «اشک بن اشکان» را با ۱۰ سال پادشاهی آورده و سوم سخن فردوسی که «اشک» را بدون اشاره به سال‌شمار این پادشاه آورده است. این تفاوت میان روایت بیرونی، ثعالبی و فردوسی از شاهنامه ابو منصور این پرسش را پیش می‌کشد که اگر هر سه از یک منبع استفاده کرده‌اند، دلیل تفاوت روایت آن‌ها چیست؟

هر چند نبود شاهنامه ابو منصور راه را برای ارائه حدس و گمان می‌گشاید، اما این احتمال را می‌توان با احتیاط بیان کرد که نویسندگان شاهنامه ابو منصور مانند طبری و حمزه اصفهانی، دو روایت از پادشاهان اشکانی در کتاب خود آورده بودند. نخست روایتی که فردوسی آن را منظوم کرده و ثعالبی به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کند و دوم جدولی که بیرونی در کتاب خود آورده است. شباهت سخن فردوسی و ثعالبی که پیشتر به آن اشاره شد، نشان می‌دهد که نویسندگان شاهنامه ابو منصور ابتدا روایتی مبهم از شنیده‌هایشان را تنظیم کرده‌اند که حتی برای خود آن‌ها نیز رضایت‌بخش نبوده است. آن‌ها در آغاز آنچنان که ثعالبی نوشته است، اشک از فرزندان اشکان از نسل کی‌آرش و از نژاد کیقباد با ده سال پادشاهی را معرفی کرده‌اند و فردوسی همین جمله را به‌طور خلاصه در دو مصراع منظوم کرده است: «بزرگان که از تخم آرش بلند» و «نخست اشک بود از نژاد قباد». درست است که فردوسی به ده سال پادشاهی اشک اشاره نمی‌کند، اما این تفاوت ممکن است به این دلیل باشد که نویسندگان شاهنامه ابو منصور به جز «اشک» برای شاهان دیگر سال‌شماری نیاورده‌اند و تنها به مجموع پادشاهی آن‌ها که «سالی دوست» بوده بسنده کرده‌اند و همین موضوع سبب شده که فردوسی ده سال پادشاهی «اشک» را نیاورد و از سوی

دیگر ثعالبی نیز به جز پادشاه نخست به شاهان دیگر و سال‌شمارشان اشاره‌ای نکند و روایت طبری و ابن خردادبه را معتبرتر از روایت شاهنامه ابو منصور بداند. همچنین فردوسی «اشک پسر اشکان» را به‌طور خلاصه «اشک» نوشته است که نمی‌توان این موضوع را تفاوتی بنیادین میان سخن او و سخن ثعالبی دانست. چنانکه بنداری در ترجمه این بخش از شاهنامه فردوسی، پادشاه نخست را «اشک فرزند اشک» نوشته و در ادامه به سخن طبری نیز اشاره کرده است: «اشک از فرزندان دارای بزرگ بود» (بنداری، ۱۹۳۲: ج ۲، ۳۸؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸).

در کنار روایتی که فردوسی آن را منظوم کرده و ثعالبی آغاز آن را یادآور شده است، نویسندگان شاهنامه ابو منصور احتمالاً جدولی از شاهان اشکانی را مطابق با منبع یا منابعی که سال‌ها بعد خوارزمی و بیرونی نیز بر اساس همان منبع یا منابع جدول شاهان اشکانی را نقل کرده‌اند در کتاب خود آورده‌اند. بیرونی که سال‌شمار پادشاهان برای او اهمیت ویژه‌ای داشته از جدول شاهنامه ابو منصور در کتاب خود استفاده کرده و فردوسی که برای منظوم کردن شاهنامه به روایت منشور توجه داشته، سخن راوی را در کتاب خود آورده و از آوردن جدول چشم‌پوشی کرده است؛ چراکه روایت نخست با همه کاستی‌هایش، روایتی مشهور بوده و پیش از فردوسی در متن‌های تاریخی نیز بارها آمده است، اما جدولی که بیرونی از شاهنامه ابو منصور آورده، روایت متداولی نبوده و در متن‌های تاریخی به آن اشاره‌ای نشده است. از سوی دیگر این نکته را باید در نظر داشت که فردوسی نمی‌توانسته مانند بیرونی در کتاب خود جدول‌های گوناگون بیاورد؛ چراکه آوردن جدول در میان بیت‌های شاهنامه با شیوه هنری فردوسی در تضاد است؛ از این رو به منظوم کردن روایت شاهنامه ابو منصور بسنده کرده و از ذکر جدول آن خودداری کرده است. ثعالبی نیز به جدولی که در شاهنامه ابو منصور آورده و بیرونی آن را نوشته توجهی نکرده است؛ چراکه این جدول به‌طور کلی با روایت طبری و ابن خردادبه متفاوت است و جدولی نیست که چندان متداول و مشهور بوده باشد و همین موضوع از اعتبار تاریخی آن نزد ثعالبی می‌کاهد؛ هر چند همان‌طور که پیش از این گفته شد، ثعالبی (۱۳۶۸: ۲۸۴) پیش از اشاره به تبار «اشکان بن کی‌آرش بن کیتباد» که تنها در شاهنامه فردوسی آمده است، به روایت دیگری از پارسیان (ایرانیان) نیز اشاره می‌کند که اشکان را از تبار «دارای بزرگ» می‌داند و ممکن است این سخن او نتیجه دیدن جدولی باشد که در شاهنامه ابو منصور آورده، همان جدولی که بیرونی آن را به نقل از شاهنامه ابو منصور آورده است و نخستین پادشاه را «اشک پسر دارا» می‌داند. همان‌طور که بیرونی (۱۸۷۸: ۱۰۲ و ۱۱۳ و ۱۲۰) در ابتدای جدول پادشاهان پیشدادی و کیانی آورده و فهرست نخست اشکانیان و ساسانیان را دنباله آن دانسته، این جدول‌ها بر اساس نظر عموم مردم ایران (رای جمهور الفرس) و تاریخ پارسی (التاریخ الفارسی) تنظیم شده است؛ از این رو با توجه به شباهت فراوان فهرست نخست بیرونی و فهرست شاهنامه ابو منصور که او خود آورده است، چندان دور از ذهن نیست که روایت اشکانیان که در میان ایرانیان رواج داشته توسط موبدان زرتشتی به کتاب شاهنامه ابو منصور نیز افزوده شده باشد تا از ابهام روایت نخست بکاهد.

نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن شباهت‌ها و تفاوت‌های فهرست پادشاهان اشکانی در متن‌های تاریخی می‌توان این فهرست‌ها را به پنج گروه تقسیم کرد و از میان این پنج گروه، به سه روایت متفاوت دست یافت که اساس روایت‌های گوناگون در دوره اسلامی بوده است. نخست روایتی که احتمالاً ریشه در خداینامه دارد و مترجمان و تاریخ‌نویسان به دلیل مبهم بودن این روایت، تغییراتی در آن داده‌اند و این‌گونه سه فهرست متفاوت به وجود آمده است که از سخنان طبری و حمزه اصفهانی می‌توان این سه فهرست را بازشناخت. دوم روایتی که بیرونی و خوارزمی از آن یاد می‌کنند و آن را روایت ایرانیان می‌دانند. سوم روایت «بهرام پسر مردانشاه کرمانی، موبد شهر شاپور از شهرستان پارس» که حمزه اصفهانی از آن یاد می‌کند.

با دقت در فهرست فردوسی می‌توان آن را از فهرست‌های مورد اعتماد بسیاری از تاریخ‌نگاران دانست؛ هر چند فهرست فردوسی تفاوت‌هایی با روایت این دسته از تاریخ‌نگاران دارد، اما زیرمجموعه گروهی به‌شمار می‌رود که نویسندگان این گروه از روایت متداول و مشهوری در تاریخ خود استفاده کرده‌اند. این نشان می‌دهد که اگر فردوسی برای نظم شاهنامه از منابع و مأخذ متعددی استفاده می‌کرد، به آسانی می‌توانست فهرست پادشاهان اشکانی را با توجه به کتاب‌هایی که پیشتر نوشته شده بود، دقیق‌تر و با جزئیات بیشتری بیاورد. از این رو می‌توان گفت که فردوسی در نظم پادشاهی اشکانیان به محتوای یک کتاب (شاهنامه ابو منصور) پایبند بوده و به منابع دیگر توجهی نشان نداده است.

فهرست فردوسی و اطلاعاتی که او درباره پادشاهان اشکانی آورده است و همچنین اشاره‌های ثعالبی به کتاب شاهنامه و شباهت‌هایی که میان سخن او و سخن فردوسی دیده می‌شود، نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این دو نویسنده، کتاب شاهنامه ابو منصور را پیش چشم داشته‌اند و البته فردوسی برخلاف ثعالبی به روایت منبع خود پایبند مانده و آن را به نظم در آورده است، اما ثعالبی شباهت روایت طبری و ابن خردادبه را موثق‌تر دانسته و آن را در کتاب خود ذکر کرده است. در این میان بیرونی به جدولی از پادشاهان اشکانی اشاره می‌کند که در شاهنامه ابو منصور بوده و این نشان می‌دهد که احتمالاً نویسندگان شاهنامه ابو منصور جدای از روایتی که فردوسی آن را منظم کرده است، جدولی از پادشاهان اشکانی را نیز بر اساس منبعی دیگر در کتاب خود آورده‌اند. تردیدی که در روایت فردوسی از پادشاهان اشکانی دیده می‌شود نشان می‌دهد که نویسندگان شاهنامه ابو منصور روایت نخست خود را چندان دقیق و کامل نمی‌دانستند، اما آوردن آن نشان می‌دهد که این روایت، روایتی متداول و مشهور بوده است و دقیق بودن آن سبب شده که مانند طبری و حمزه اصفهانی در کنار روایت نخست خود، جدولی از شاهان اشکانی نیز بیاورند که در میان تاریخ‌نویسان متداول نبوده و شاید فردوسی نیز به همین خاطر از ذکر آن چشم‌پوشی کرده است و تنها خوارزمی و بیرونی جدولی شبیه به آن آورده‌اند.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «تأملی درباره منابع و شیوه کار فردوسی». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. شماره ۱۹۲. صص ۸۵-۱۴۸.
- _____ . (۱۳۸۶). «خلاصه مقاله: مقدمه شاهنامه نسخه بریتانیا/ لندن (۶۷۵ هـ.ق)». آینه میراث. دوره جدید بهار و تابستان. شماره ۳۶ و ۳۷.
- ابن الأثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۹۸۷). *الکامل فی التاریخ*. تحقیق اَبی الفداء عبدالله القاضی. المجلد الأول. بیروت: طبعة دار الکتب العلمیة.
- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۳). *تاریخ کامل*. برگردان سید محمد حسین روحانی. ج ۱. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق. (۱۳۸۱). *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: اساطیر.
- الإصفهانی، حمزة بن الحسن. (بی تا). *تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء*. الطبعة الأولى. بیروت: منشورات دار مکتبة الحیة.
- اصفهانى، حمزة بن حسن. (۱۳۶۷). *تاریخ پیامبران و شهریاران*. ترجمه جعفر شعار. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات رَوّار.
- بنداری، فتح بن علی. (۱۳۸۲). *شاهنامه فردوسی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- البنداری، فتح بن علی. (۱۹۳۲). *الشاهنامه*. عبد الوهاب عزام. بالقاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة.
- البیرونی الخوارزمی، ابی الریحان محمد بن احمد. (۱۸۷۸). *آثار الباقیه عن القرون الخالیة*. با مقدمه و حواشی زاخانو. لایبزیك.
- بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۷۷). *الآثارالباقیه عن القرون الخالیة*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۹۲). *الآثارالباقیه عن القرون الخالیة*. ترجمه پرویز سپتمان (اذکائی). تهران: نشر نی.
- بی نا. (۱۳۷۵). *نهایة الازب فی اخبار الفرس و العرب*. به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بی نا. (۱۳۸۹). *مُجمل التواریخ و القصص*. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- تقی زاده، سیدمحمد. (۱۳۴۹). *فردوسی و شاهنامه او*. به اهتمام حبیب یغمائی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- الثعالی، لأبی منصور. (۱۹۶۳). *تاریخ غرر السیر: المعروف بکتاب غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم*. هرمان زوتبرغ. طهران: مکتبة الأسدی.
- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالی*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر قطره.
- خالقی مطلق، جلال و محمود امیدسالار. (۱۳۹۳). *یادداشت‌های شاهنامه*. ج ۱۰. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۳). «اشکانیان در حماسه ملی». *تاریخ جامع ایران*. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۲. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. صص ۳۷۱-۴۲۰.

- _____ (۱۳۸۱). «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)». نامه فرهنگستان. شماره ۱۹. صص ۷۳-۵۴.
- الخوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف الکاتب. (۱۹۳۰). مفاتیح العلوم. ج. فان فلوتن. لیدن: بریل.
- دادگی، فرنیغ. (۱۳۶۹). بُندهش. گزارنده مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس.
- الدینوری، اَبی حنیفة أحمد بن داود. (۱۳۳۰). الأخیار الطوال. محمد سعید الرافع بمساعدة الشيخ محمد الخضری. مصر: مطبعة السعادة.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. (بی تا). تاریخ الطبری. تحقیق ابوصهیب الکریمی. بیروت: بیت الأفكار.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- قزوینی، محمد. (۱۳۳۲). بیست مقالة قزوینی. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. جلد دوم. تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۸). نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۷. چاپ دوم. تهران: سمت.
- محمودی لاهیجانی، سیدعلی. (۱۳۹۵). «گزارنده، راوی، شاعر: کلیدی برای حل مسأله منابع شاهنامه». دو فصلنامه کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی. سال هفدهم. شماره ۳۳. صص ۶۳-۹۵.
- طباطبایی، محیط. (۱۳۶۹). «مقدمه اول شاهنامه». فردوسی و شاهنامه. تهران: امیرکبیر. صص ۱۸۵-۱۹۳.
- المسعودی، علی بن الحسین بن علی. (۱۹۷۳). مروج الذهب و معادن الجوهر. بتحقیق محمد یحیی الدین عبد الحمید. الجزء الأول. الطبعة الخامسة. بیروت: دار الفکر.
- _____ (۱۳۸۲). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۹۳۸). التنبيه و الإشراف. بتصحيحه و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی. قاهره: دار الصاوی.
- مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب. (۲۰۰۳). تجارب الأمم وَ تعاقبُ الهمم. التحقیق سید کسروی حسن. الجزء الأول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- المقدسی، المطهر بن طاهر. (۱۹۰۳). البدء وَ التَّاریخ. کلیمان هوار. الجزء الثالث. بغداد: مکتبه المثنی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. مجلد اول تا سوم. تهران: آگه.
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه». نامه فرهنگستان. شماره ۲۸. صص ۳۲-۶۴.
- نولدکه، تودور. (۱۳۷۹). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. با مقدمه به قلم سعید نفیسی. تهران: نگاه.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۱. چاپ نهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.